

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه  
سال ششم، شماره ۲۱، بهار ۱۳۹۵ هـ ش / ۱۴۳۷ هـ ق / ۲۰۱۶ م، صص ۱۱۵-۱۳۶

## پژوهشی در کنایه‌های مشترک در ادب عربی و فارسی (نقد و مطالعه مورد پژوهانه: امثال مولد در مجمع الأمثال میدانی)<sup>۱</sup>

وحید سبزیان پور<sup>۲</sup>

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران

هدیه جهانی<sup>۳</sup>

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران

### چکیده

احمد بن محمد میدانی (۵۱۸ هـ) در کتاب *مجمع الأمثال* ۱۰۰۰ مثل را به عنوان «المولدون» معرفی کرده است که در تعریف آن‌ها گفته‌اند: «امثالی که هویت عربی ندارند، در ادب عربی بی سابقه‌اند و از فرهنگ‌های دیگر به زبان عربی سرایت کرده‌اند» از آنجا که به اعتقاد محققان، فرهنگ و ادب ایرانی بیشترین تأثیر را در ادب عربی داشته است، وجود کنایه‌های مشترک در امثال مولد و ادب فارسی می‌تواند از کلیدهای بازگشایی راز هویت این امثال باشد. نتیجه این پژوهش، نشان می‌دهد که پاره‌ای از کنایه‌های موجود در امثال مولد، شباهت زیادی به کنایه‌های ادب فارسی دارد و از آن جهت که کنایه‌های هر فرهنگ، متعلق بدان فرهنگ است، این شباهت، نشان‌دهنده هویت فارسی و ایرانی این امثال است.

**واژگان کلیدی:** کنایه، مجمع الأمثال میدانی، امثال مولد، ادب عربی و فارسی، نقد کتاب، ادبیات تطبیقی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۱۷

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۵

۲. رایانامه نویسنده مسئول: wsabzianpoor@yahoo.com

۳. رایانامه: hediehjahani@yahoo.com

## ۱. پیشگفتار

### ۱-۱. تعریف موضوع

کتاب‌های فراوانی در زمینهٔ مثل به رشتهٔ تحریر درآمده است. یکی از آثار برجسته‌ای که در این زمینه نوشته شده، مجمع الأمثال احمد بن محمد میدانی (۵۱۸ ق) است. این کتاب را کامل‌ترین و معتبرترین فرهنگ امثال دانسته‌اند که به عنوان شاخص و معیاری در این موضوع شناخته شده است (زلهایم، ۱۹۸۴: ۲۰۹). میدانی، افزون بر جمع‌آوری تمامی ضرب‌المثل‌های کهن، هزار مثل موگد را به ترتیب حروف الفبا گردآوری کرده است. وی منابع خود را در مقدمهٔ کتاب برشمرده و یادآور شده که در این باره، بیش از ۵۰ مثل‌نامهٔ آثار منظوم و منشور ادبی، حکایات و اساطیر عرب را مطالعه و هر ضرب‌المثل را با بیان داستان یا استشهاد به ابیاتی چند تفسیر کرده است. (ر.ک: قطامش، ۱۹۸۸: ۱۱۴) همچنین مدت قابل توجهی از زندگی خود را در میان قبایل عرب بدوی اطراف بغداد گذراند تا توانست این مثل‌ها را با شروحشان جمع‌آوری کند. این مثل‌ها، بر اساس اولین حرف جملهٔ مثل، الفبایی شده است (شاهد، ۱۳۷۹: مقدمه).

### ۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

هویت امثال موگد در پردهٔ ابهام قرار دارد؛ بنابراین، انجام پژوهشی با هدف بررسی کنایه‌های مشترک در امثال موگد و ادب فارسی می‌تواند از کلیدهای بازگشایی راز هویت این امثال باشد.

### ۱-۳. پرسش‌های پژوهش

با توجه به مقدمهٔ ذکر شده در این مقاله سعی شده است با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی کنایه‌های مشترک امثال موگد در ادب فارسی و عربی پرداخته شود. بر این مبنا، پرسش‌های اساسی‌ای که این مقاله در جست‌وجوی پاسخ به آن‌هاست عبارتند از:

آیا فرهنگ ایرانی در انتقال این امثال به فرهنگ عربی تأثیر گذاشته است؟  
آیا شباهت این کنایه‌ها نشان از مصدری واحد دارد؟

### ۱-۴. پیشینهٔ پژوهش

بر اساس بررسی‌های صورت گرفته، تا کنون مقاله‌ای که امثال موگد را از زاویهٔ کنایه‌ها مورد بررسی قرار داده باشد نگاشته نشده است. ولی در زمینهٔ امثال موگد مقالاتی به رشتهٔ تحریر درآمده است از جمله: «بررسی وام‌واژه‌های فارسی امثال موگد در مجمع الأمثال میدانی» که این پژوهش با بررسی

وام‌واژه‌های فارسی امثال مولد در سه دوره جاهلی، اسلامی و عباسی خاستگاه ایرانی بسیاری از این امثال را نشان داده‌است؛ همچنین افزایش ۲۵۰۰ درصدی واژگان فارسی در امثال مولد در مقایسه با قرآن کریم را نشانه هجوم سیل آسای فرهنگ و ادب ایرانی به ادب عربی در دوره عباسی دانسته‌است. «تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی در ادب عربی (مطالعه مورد پژوهانه امثال مولد)» که این مقاله به دنبال تأثیر حکمت‌های خسروانی و اندیشه‌های ایرانشهری در ادب عربی از زاویه امثال مولد است و نویسنده با نشان دادن نمونه‌های فراوان، معتقد است بخش قابل توجهی از حکمت‌های ایرانشهری در قالب امثال مولد در ادب عربی تجلی یافته‌است. «پژوهشی در تأثیر کلیله و دمنه و الأدب الصغیر و الأدب الکبیر در ادب عربی» این مقاله با توجه به اینکه ترجمه در عصر عباسی یکی از عوامل انتقال فرهنگ ایرانی به ادب عربی است سعی کرده است با بررسی و جست‌وجوی امثال مولد، در میان آثار شاخص‌ترین نویسندگان ایرانی (ابن مقفع) در عصر عباسی، از یک سو تأثیر آثار این نویسنده را در ادب عربی بررسی کند و از دیگر سو به سرچشمه ایرانی پاره‌ای از این امثال دست یابد. «پژوهشی در سرچشمه‌های امثال مولد» این تحقیق با جست‌وجوی ریشه‌های امثال مولد در فرهنگ‌های ایرانی و یونانی و نیز اشعار جاهلی، قرآن کریم و سخنان علی (ع) با ذکر نمونه‌های بسیار نشان داده‌است که بخش عمده این امثال، ایرانی و برخی دیگر یونانی است، ولی برخی از آنها تعلق به فرهنگ اسلامی و ادب عربی دارند و میدانی در معرفی و تشخیص پاره‌ای از آنها به عنوان مثل مولد (نوخاسته) دچار خطا شده‌است.

#### ۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

روش این پژوهش، توصیفی - تحلیلی و به صورت کتابخانه‌ای و با استفاده از فیش‌برداری است.

#### ۱-۶. امثال مولد

این منظور در تعریف «المولّد» می‌گوید: «وَأَمَّا سُمِّيَ الْمَوْلِدُ مِنَ الْكَلَامِ مَوْلِدًا إِذَا اسْتَحْدَثُوهُ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ كَلَامِهِمْ فِيمَا مَضَى... وَالْمَوْلِدُ: الْمُحَدَّثُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَمِنْهُ الْمَوْلِدُونَ مِنَ الشُّعْرَاءِ وَأَمَّا سُمُّوا بِذَلِكَ لِحَدُوثِهِمْ» (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۵: ۳۹۵) (ترجمه: کلامی را مولد و جدید می‌گویند که نسبت به سخن گذشتگان جدید و نو باشد... چیز جدیدی باشد و شعرای مولد را به دلیل جدید بودن شعرشان به این نام خوانده‌اند). بر اساس این تحقیق، اولین کسی که به معرفی امثال مولد پرداخت حمزه اصفهانی (۳۱۵ هـ) است، وی بخش ۲۹ کتاب الدرة الفاخرة خود را به ذکر امثال مولد اختصاص داده است و ۴۴۰ مثل مولد را معرفی کرده است. بعد از او، ابو هلال عسکری (۳۹۵ هـ) در کتاب جمهرة الأمثال، تعدادی از این امثال را بدون اینکه بخش خاصی را به

آن‌ها اختصاص داده باشد نقل کرده است. اما میدانی (۵۱۸ هـ) به این امثال نگاه گسترده‌تری دارد. وی ۱۰۰۰ مثل را در انتهای بخش‌های مختلف کتابش با عنوان *المولودون* آورده است (ر.ک: قطامش، ۱۹۸۸:

۱۷۶-۱۷۷)

#### ۱-۷. کنایه

کنایه از ریشه «کنَّ یکنُّ» به معنای پوشاندن و پنهان کردن است و در لغت به این معنی است که «چیزی را بگویی و غیر آن را اراده کنی» (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۵: ۲۳۳) و در اصطلاح «هر کلمه‌ای است که دلالت بر معنایی کند که هم بر حقیقت بتوان حمل کرد و هم بر مجاز» (ابن اثیر، ۱۹۵۶، ج ۳: ۵۱) ابن اثیر، ضمن توضیح حقیقت و مجاز می‌گوید: «کنایه ترک تصریح به ذکر چیزی است و آوردن ملازم آن. تا از آنچه در کلام آمده به آنچه نیامده انتقال حاصل شود چنان که گویند: شمشیر فلان بلند است یعنی قد او بلند است» (به نقل از: شفیع کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۴۳)

#### ۱-۸. ضرب‌المثل

تعاریف فراوانی در باب مثل آمده است پورنامداریان معتقد است: مثل کلمه‌ای است عربی از مادهٔ مثول که در فرهنگ‌ها به معنای «مانند»، «برهان»، «پند»، «علامت»، «قصه» و «سرگذشت» آمده است. در فارسی به آن «داستان»، «دستان»، «نمون»، «نیوشه»، «ضرب‌المثل» و «تمثیل» نیز گفته‌اند. (۱۳۶۸: ۱۱۴-۱۱۱)

ذوالفقاری در مقدمه کتاب *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی* ضمن بررسی ۳۸ تعریف از مثل، تعریف زیر را ارائه می‌دهد: «مثل جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلیت، در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر آن را به کار می‌برند.» (ر.ک: ۱۳۸۸: ۲۵)

#### ۱-۹. تفاوت کنایه با مثل

تفاوت و تشخیص «مثل» و «کنایه» یکی از دشواری‌های مثل‌شناسی و مثل‌نگاری است. شفیع کدکنی می‌گوید: «کنایه از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامهٔ مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت و تقسیم‌بندی‌های علمای بلاغت هیچ‌گاه نمی‌تواند جدولی برای تعیین

حدود آن تعیین کند. جست‌وجو در امثال و نکته‌های رایج در زبان مردم این موضوع را به خوبی روشن می‌کند و در شعر به خصوص در انواع هجو کنایه از قوی‌ترین راه‌های القای معانی است» (۱۳۶۶: ۱۴۸) بهمیناری یکی از تفاوت‌های میان مثل و کنایه را آن می‌داند که مثل جمله‌ای است ولی کنایه الفاظ مفرد یا مرکب: «کنایات جمله نیستند بلکه الفاظ مفرد یا مرکب‌اند که در جمله‌های بسیار وارد می‌شوند و هر کدام قابل تعریف است و به صیغه‌های مختلف تحویل می‌گردد مانند «خون گرم» کنایه از شخص زود آشنا و با محبت که می‌توان به صیغه‌های مختلف تحویل نمود و بدین منوال است کلمات سنگدل، شوربخت، آب زیر کاه و... این گونه الفاظ، جزء امثال نیستند» (۱۳۶۹: ۲۲)

## ۲. پردازش تحلیلی موضوع

### ۱-۲. پیوند فرهنگی کنایه

یکی از مهم‌ترین و زیباترین مباحث علم بیان، کنایه است؛ که در نوشته‌های ادبی همه ملل وجود دارد و کاربردش از مجاز و استعاره بیشتر است. کنایه یکی از راه‌های انتقال معانی است که بیانگر تجربه‌های یک ملت در طول نسل‌های مختلف است و بدین سبب دلالت بر اصالت زبان دارد. فتوحی می‌گوید: «کنایه بیش از انواع دیگر مجاز با زمینه فرهنگی کلام پیوند دارد و درک مقصود آن مستلزم آگاهی از بافت فرهنگی و اجتماعی و آشنایی با آداب و رسوم و زمینه‌های آن تعبیر کنایی است» (۱۳۸۷: ۱۲۳). جرجانی معتقد است «برای هر ملتی کنایه و اسلوب و شاخه‌های آن، راه‌های بیان کنایه و نیز اهداف به کارگیری آن متفاوت و فراوان است و حد و مرزی برای آن نیست» (۱۹۸۴: ۲۰۲).

شمیسا می‌گوید: یکی از مستشرقان در معنای این بیت حافظ دچار اشکال بود:

یارم چو قلدح به دست گیرد بازار بتان شکست گیرد

او می‌دانست که بازارهای ایران سرپوشیده است و سقف ضربی دارد، اشکال او در این بود که نمی‌فهمید چه فرقی بین دست گرفتن قلدح و شکستن سقف بازار است! حال آنکه هر ایرانی‌ای می‌داند که شکستن بازار کنایه از کساد و بی‌رونقی است. پیچیدگی و ابهام در کنایه به حدی است که ممکن است خود اهل زبان هم متوجه کنایات متون قدیم نشوند و به معنی ظاهری آن بسنده کنند. زیرا ممکن است اوضاع اجتماعی به وجود آورنده آن کنایه اکنون از میان رفته باشد یا آن کنایه از دایره واژگان زبان به کنار رفته باشد. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۸۵) به همین سبب رجایی می‌گوید: «کنایات هر قومی،

خاصّ خودشان است و در میان اقوام دیگر متعارف نیست» (۱۳۵۹: ۳۲۹). حاصل سخن آنکه کنایه از ویژگی‌های خاصّ فرهنگی و ادبی هر قومی است که اختصاص به همان ملت دارد، بنابراین وجود کنایه‌های مشترک در دو فرهنگ و زبان چیزی نیست جز تعامل فرهنگی و تأثیر یکی در دیگری. برای اطلاع بیشتر از این موضوع (ر.ک: سبزیان‌پور و دیگران، ۱۳۹۲/ب: ۷۷-۷۸)

## ۲-۲. پیوند ادب فارسی و عربی

غنیمی هلال معتقد است نوع ادبی حکمت‌نویسی از طریق ایرانیان قدیم وارد زبان عربی شده است: «وَأَمَّا رَاجَ هَذَا الْجِنْسُ الْأَدَبِيُّ لَدَى الْعَرَبِ بِتَأْتِيرِ الْإِيرَانِيِّينَ الْقَدَمَاءِ...» (۱۹۶۲: ۳۷۱). روحی بک خالدی معتقد است که جریان پندنویسی ایرانیان بیشتر از هر قوم دیگری در فرهنگ عربی اثر گذاشته است: «تُرْجِمَتْ كُتُبُ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ مِنْ خَمْسِ لُغَاتٍ، (الفارسیة) الْبَهْلَوِيَّةِ - الْهِنْدِيَّةِ الْيُونَانِيَّةِ - السُّرْيَانِيَّةِ الْعِبْرَانِيَّةِ وَقَدْ كَانَ التَّيَّارُ لِلْفَارِسِيِّ فِيمَا يَخُصُّ هَذَا الْجِنْسَ الْأَدَبِيَّ أَغْزَرَ التَّيَّارَاتِ الْأَجْنَبِيَّةِ وَأَكْثَرَهَا اِنْدِفَاعًا وَقُوَّةً...» (به نقل از: غفرانی، ۱۹۶۵: ۳۷) آدم متر می‌گوید: حکمت‌های ایرانی اساس و پایه سخنان حکیمانه‌ای بود که در پایان دوره بنی امیه وارد فرهنگ عربی شد: «وَقَدْ كَانَتْ كُتُبُ الْحِكْمِ هَذِهِ اَسَاسًا لِكُتُبِ تَنْقُلُ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ مِنْذُ نَهَايَةِ الْعَهْدِ الْأُمَوِيِّ» (به نقل از: عاکوب، ۱۹۸۹: ۱۳۸).

جاحظ در کتاب الرسائل در نامه پانزدهم با عنوان «کتاب ذمّ أخلاق الکتاب» از شیوه کاتبان روزگار خود به گونه‌ای سخن می‌گوید که حاصل آن، از یک‌سو، شهرت بسیار امثال بزرگمهر و انوشروان، رسائل عبدالحمید کاتب، ادب ابن مقفّع، کتاب مزدک و کلبه و دمنه است و از دیگر سو، اقرار به برتری این افراد بر دانشمندان مسلمان و عرب است: «... وَرَوَى لِتُرْجُمِهِرَ امْتَالَهُ، وَلَأَرْدَشِيرَ عَهْدَهُ، وَلِعَبْدِ الْحَمِيدِ رَسَائِلَهُ، وَابْنَ الْمَقْفَعِ أَدْبَهُ، وَصَبَّرَ كِتَابَ مَزْدَكٍ مَعْدُنَ عِلْمِهِ، وَدَفْتَرَ كَلْبِلَةَ وَدَمْنَةَ كُنْزَ حِكْمَتِهِ ظَنَّ أَنَّهُ الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ فِي التَّدْبِيرِ... فَإِنَّ اسْتَرْجَحَ أَحَدٌ عِنْدَهُ أَصْحَابَ الرُّسُولِ (ص) فَتَلَّ عِنْدَ ذِكْرِهِمْ شِدْقَهُ، وَلَوَى عِنْدَ مُحَاسِنِهِ كَشْحَهُ... ثُمَّ يَقْطَعُ ذَلِكَ مِنْ مَجْلِسِهِ سِيَاسَةَ أَرْدَشِيرَ بَابَكَانَ، وَتَدْبِيرَ اَنُوشِرَوَانَ، وَاسْتِقَامَةَ الْبِلَادِ لِأَلِ سَاسَانَ.» (۱۳۸۴: ۴۳)

محقق سوری، عیسی العاکوب، استفاده از جمله‌های کوتاه، تعبیرات فشرده، پرهیز از جمله‌های معترضه و بلند و کلمات مترادف، بیان اجمالی و سپس توضیح و تفصیل، تکرار واو عطف و ادات شرط را که در حکمت‌های عربی آمده از ویژگی‌های کتاب‌ها و رساله‌های پهلوی می‌داند که به وسیله عبدالحمید کاتب و ابن مقفّع وارد زبان عربی شده است (به نقل از: عاکوب، ۱۹۸۹: ۲۷۹-۲۲۹). همچنین به اعتراف صاحب‌نظران عرب، ده‌ها حکمت از ایرانیان، الهام‌بخش شاعران عرب در خلق معانی حکمت‌آمیز شده است.

## ۲-۳. نفوذ امثال فارسی در ادب عربی

در نتیجه اختلاط کم‌نظیری که بین دو ملت ایران و عرب پیش آمد، ضرب‌المثل‌های حکیمانه ایرانیان که شهرت فراوان داشتند<sup>(۱)</sup> سیل آسا به ادب عربی سرازیر شد، به گونه‌ای که شاعران عرب در اشعار خود، صریحاً به ده‌ها ضرب‌المثل ایرانی اشاره کرده‌اند. (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۹/ب: ۶۹-۹۶) و ده‌ها پند و اندرز حکیمانه در منابع عربی نقل شده که ایرانیان باستان آن‌ها را بر ابزار و لوازم زندگی خود می‌نوشتند. (ر.ک: همان، ۱۳۹۰: ۱۴۷-۱۷۶)، صالح بن عبدالقدوس به تنهایی بیش از ۱۰۰۰ سخن حکیمانه ایرانی را به ادب عربی منتقل کرده است. (ر.ک: همان، ۱۳۸۹/الف: ۵۳).

## ۲-۴. تأثیر سبک ادبی ایرانی در کنایه‌های عربی

گاه تأثیر حکمت و پندهای ایرانی در ادب عربی به گونه‌ای است که آثار تأثیرپذیری در آن دیده نمی‌شود ولی با دقت در سبک و شیوه بیانی، رد پای فرهنگ ایرانی را در آن می‌توان یافت، برای نمونه در امثال مولد آمده است «تَجَمَّلُ التَّمْرُ إِلَى البَصْرَةِ». (م، ج ۲: ۴۴۶) (ترجمه: خرما را به بصره می‌برد). ظاهر این کنایه نشان می‌دهد که از محیط عربی برگرفته شده زیرا بصره و کوفه از شهرهای عرب‌نشین هستند.<sup>(۲)</sup> با توجه به اینکه میدانی به عنوان یک صاحب‌نظر آن را غیر عربی دانسته به نظر می‌رسد ساختار و شکل این مثل ایرانی است و عرب‌ها با اقتباس آن و جایگزین کردن واژگان عربی، لباس عربی به تن آن پوشانده‌اند دلیل ما بر این ادعا، وجود کنایه‌های زیر است: «گوگرد به پارس بردن»؛ «پولاد به هند بردن»؛ «گل به بوستان بردن»؛ «شکر به خوزستان بردن»؛ «چراغ پیش آفتاب بردن»؛ «جوی پیش دریا بردن»؛ «حکمت به یونان بردن»؛ «خر به خراسان بردن» و... (ر.ک: دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۹۳۵) این ادعا با اقرار صاحب‌نظران عرب در خصوص تأثیر سبک ادبی ایرانی در ادب عربی تقویت می‌شود: ابو هلال عسکری سبکی را که عبدالحمید در نثر عربی به کار برد و باعث ایجاد تحوّل بزرگ در ادب عربی شد، برگرفته از سبک نثر فارسی دانسته و می‌گوید: «آیا نمی‌بینی که عبدالحمید کاتب، نمونه‌هایی که در فن نویسنده‌گی برای آیندگان باقی گذاشت از زبان فارسی استخراج کرد و به زبان عربی برگرداند؟!» (عسکری، ۱۴۱۹: ۶۹). تأثیر نثر ایرانی در ادب عربی به گونه‌ای است که بستانی و ضیف از نویسندگان و منتقدان برجسته عرب معتقدند: «گویی صنعت و لفظ‌پردازی، نخست در ایران سر برکشید و سپس سایه خود را بر همه ادب عربی تا فراسوی اندلس گسترانید» (بستانی، ۱۹۵۶: ۲۱۴).

احمد امین در این زمینه می‌گوید: «شاید شما هم مانند من معتقد شده باشید که ادب پارسی، ادب عربی را به رنگ خود درآورده و صورت نوینی به آن بخشیده است» (امین، بی تا: ۱۵۰).

## ۲-۵. نمونه‌ها

این پژوهش از دو بخش تشکیل شده است. در بخش اول کنایه‌هایی را نقل کرده‌ایم که علاوه بر وجود کنایه مشابه آن در زبان فارسی، قراین دیگری هم دال بر ایرانی بودن آن‌ها وجود دارد. در بخش دوم کنایه‌هایی را بررسی کرده‌ایم که معادل آن‌ها در اشعار و امثال فارسی وجود دارد.

ذیل هر عنوان، مفهوم کنایی را از منابع فارسی نقل و سپس همان مفهوم را در امثال مولد نشان داده‌ایم. نقل اشعار فارسی نیز گامی است در ادبیات تطبیقی و راهی برای نشان دادن پیشینه این کنایات در ادب فارسی. لازم به یادآوری است که برای اختصار و اجتناب از تکرار، در این مقاله از علامت اختصاری (م.) برای (میدانی، ۲۰۰۳) استفاده شده است.

### ۲-۵-۱. کنایه‌هایی که قرینه ایرانی دارند

در این بخش از پژوهش، به معرفی کنایه‌هایی از امثال مولد می‌پردازیم که در ادب فارسی وجود دارند و قراینی وجود دارد که ما را در ایرانی بودن آن‌ها به یقین می‌رساند:

#### ۲-۵-۱-۱. گل اندود کردن خورشید

خورشید به گل اندودن، کوشش بی‌فایده برای پوشاندن حقیقت، مخفی کردن کار بزرگ که در غایت ظهور باشد. (میرزایا، ۱۳۸۲: ۳۴۷ و ۴۰)

«مَنْ يَقْدِرُ عَلَى رَدِّ أَمْسٍ وَتَطْيِينِ عَيْنِ الشَّمْسِ؟» (م.، ج ۲: ۳۴۲) (ترجمه: چه کسی می‌تواند دیروز را برگرداند و چشم خورشید را گل اندود سازد؟)

به صبر خواستم احوال عشق پوشیدن دگر به گل نتوانستم آفتاب اندود

(سعدی، ۱۳۷۱: ۲۵۵)

مَنْ رَامَ طَمَسَ الشَّمْسِ جَهْلًا أخطَا الشَّمْسُ بِالتَّطْيِينِ لَا تُغَطِّي

(به نقل از: ثعالی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۱۰۰)

(ترجمه: هر کس از روی نادانی بخواهد خورشید را محو کند به خطا رفته است، خورشید، با گل اندودن پنهان نمی‌شود.)

مضمون خورشید به گل اندودن از مضامینی است که ثعالی معتقد است از امثال فارسی است (۱۴۰۳، ج ۴: ۱۰۰). برای اطلاع بیشتر (ر.ک: احسان عباس، ۱۹۹۳: ۱۷۱-۱۶۸ و آذرنوش، ۱۳۸۶: ۲۱۸-۲۱۱)



### ۲-۱-۵-۲. آزموده را آزمودن

آزموده را آزمودن؛ کنایه از خسران و زیان کاری، کار بیهوده کردن. (میرزانی، ۱۳۸۲: ۳۲)  
«مَنْ جَرَّبَ الْمُجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ.» (م، ج ۲: ۳۴۱) (ترجمه: هرکس آزموده را بیازماید پشیمان می‌شود).  
آزموده را آزمودن پشیمانی آرد (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۳۱)  
از بهمن بن اسفندیار نقل شده است: «تَجْرِبُ الْمُجْرَبِ تَضْيِيعٌ» (ثعالی، بی‌تا: ۵۴) (ترجمه: آزمودن آزموده، ضایع کردن است).

برای اطلاع بیشتر از ریشه ایرانی این مضمون (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۹۲/ الف: ۵۹-۶۰)  
هرچند که آزمودم از وی نبود سودم  
مَنْ جَرَّبَ الْمُجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ  
(حافظ، ۱۳۹۰: ۴۴۸)

### ۳-۱-۵-۲. با شیر اندرون با جان به درشود

با شیر اندرون با جان به درشود؛ کنایه از دو چیز جدا ناشدنی و همراه که با وجود آدمی توأم است  
(میرزانی، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

«عَادَةٌ تَرَضَعَتْ بِرُوحِهَا تَنْزَعَتْ.» (م، ج ۲: ۵۸) (ترجمه: عادتی که با شیر خوردن صورت گرفته با روح از تن درمی‌آید).

ابو حیان توحیدی می‌گوید: «مِنْ أَمْثَالِ الْفَرَسِ: مَا دَخَلَ مَعَ اللَّبَنِ لَا يَخْرُجُ إِلَّا مَعَ الرُّوحِ.» (توحیدی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۹۶) (ترجمه: آنچه با شیر وارد شود فقط با روح خارج می‌شود).

با شیر اندرون شده با جان به دررود (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۳۶۴)  
عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم  
با شیر اندرون شده و با جان به دررود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۹۵)

کی برکنم دل از رخ جانان که مهر او  
با شیر در دل آمد و با جان به درشود  
(خواجو، به نقل از: میرزانی، ۱۳۸۲: ۱۰۴)

برای اطلاع بیشتر از این مضمون (ر.ک: سبزیان‌پور و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۲۷)

### ۴-۱-۵-۲. نان خویش بر سفره دیگران خوردن

نان خویش بر سفره دیگران خوردن؛ کنایه از سعی و استعداد خود را به نفع دیگران به کار بردن  
(انوری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۵۷۷).

«لَا تَأْكُلْ خُبْرَكَ عَلَى مَانِدَةٍ (۳) غَيْرِكَ.» (م، ج ۲: ۲۷۰) (ترجمه: نانت را بر سر سفره دیگران مخور).

نان خود را به خوان دیگران مخور (انوری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۰۵۲)

از پندهای مکتوب بر تاج انوشروان: نان خود بر سفره (دیگران) مخورید (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۱۸ و نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۴).

به خوان کسان بر مخور نان خویش      بخور نان خود بر سر خوان خویش

(نظامی، به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۴: ۱۷۹۰)

### ۲-۱-۵-۵. بازار آشفته

بازار آشفته؛ کنایه از جای پر ازدحام و بی‌نظم و پر جمعیت که کس به کس نباشد. (ثروت، ۱۳۷۵: ۴۹)

«مَنْ فُرِصِ اللَّيْصِ صَحْجَةُ السُّوقِ.» (م، ج ۲: ۳۴۲) (ترجمه: از فرصت‌های دزد، شلوغی بازار است).

دزد بازار آشفته می‌خواهد. (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۲: ۸۰۳)

ابونواس (۱۹۸هـ) در بیت زیر صریحاً جمله حکیمانه کسری را نقل کرده است:

كَقَوْلِ كَسْرِي فِيهَا تَمَثَّلُهُ      مِنْ فُرْصِ اللَّيْصِ صَحْجَةُ السُّوقِ

(ابونواس، ۱۹۶۲: ۴۵۳)

(ترجمه: مانند سخن کسری که مثال زده است، شلوغی بازار فرصتی برای دزد است).

### ۲-۵-۲. کنایه‌های عربی که نمونه آن‌ها در ادب فارسی وجود دارد

#### ۲-۵-۲-۱. بر یخ نوشتن

بر فراز یخ نوشتن؛ کنایه از نابود انگاشتن، به هیچ شمردن. (میرزانی، ۱۳۸۲: ۱۴۰)

«اَكْتُبْ مَا وَعَدَكَ عَلَى الْجَمْدِ.» (م، ج ۲: ۱۸۱) (ترجمه: هر چه را که به تو وعده داده است بر یخ بنویس).

بر یخ بنویس چون کند وعده      گفتار محال و قول خامش را

(ناصر خسرو، به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱: ۴۳۱)

به برفاب رحمت مکن بر خسیس      چو کردی مکافات بر یخ نویس

(سعدی، همان)

#### ۲-۲-۵-۲. کیسه دوختن

کیسه دوختن؛ طمع به چیزی داشتن، منتظر به دست آوردن سود از طرف کسی یا چیزی بودن. (انوری،

۱۳۸۳: ۱۳۰۸)

«خاطَ عَلَيْنَا كَيْسًا.» (م، ج ۱: ۲۸۷) (ترجمه: برایمان کیسه دوخته است).

کیسه دوختن (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۳: ۱۲۵۸).

بر او چون کیسه‌ای دوزم که هرگز      مراد در کیسه دیناری نیاید

(انوری، به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۲۵۸)

اندر آن گیسوی سیاه و سفید      دوخته خلق کیسه‌های امید

(سنایی، به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۲۵۸)

### ۲-۵-۳. طبل بر سر بازار زدن

طبل چیزی را کوبیدن؛ خبر آن را در همه جا پخش کردن (انوری، ۱۳۸۳: ۱۰۷۸).

«طَبَّلَ بِسِرِّي.» (م، ج ۱: ۴۷۷) (ترجمه: راز من را با طبل زد).

طبل رسوایی ما بر سر بازار زدند (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۲۹۹).

تا کی از عمامه خواهی کوس دانایی زدن؟      بر سر بازار شهرت، طبل رسوایی زدن

(صائب، ۱۳۶۵: ۳۲۶)

### ۲-۵-۴. باد در قفس

باد در قفس کردن؛ کار بیهوده و بی نتیجه انجام دادن (انوری، ۱۳۸۳: ۸۴).

«رِيحٌ فِي الْقَفْصِ.» (م، ج ۱: ۳۴۶) (ترجمه: بادی در قفس).

«كَلَامُهُ رِيحٌ فِي قَفْصٍ.» (همان، ج ۲: ۱۸۰) (ترجمه: سخنش باد در قفس کردن است).

باد در قفس کردن (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۳۵۲).

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است      بگوش مردم نادان و آب در غربال

(سعدی، به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۴: ۱۸۱۵)

چو باد در قفس انگار کار دولت خصم      از آنکه دیر نباید چو آب در غربال

(انوری، به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۳۵۲)

### ۲-۵-۵. سفره دل باز کردن

سفره دل را پیش کسی باز کردن؛ (درددل کردن) اسرار خود را به او گفتن (انوری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۹۴۸).

باز فلان سفره‌اش را بگشود، کنایه از همیشه از بدی اوضاع خود شکایت کرد (به نقل از: دهخدا،

۱۳۶۱، ج ۲: ۹۸۰ و ۱۸۴)

«فَرَشْتُ لَهُ دِخْلَةَ أَمْرِي.» (م.، ج ۲: ۹۶) (ترجمه: سفره دل را برای او گستردم).

### ۲-۵-۲-۶. فیلس یاد هندوستان کرده

فیل به یاد هندوستان افتادن؛ به هوس گذشته‌های خوب و شیرین افتادن (انوری، ۱۳۸۳: ۱۱۷۰).

«دَكَرَ الْفَيْلُ»<sup>(۴)</sup> بِالْأَدَّةِ.» (م.، ج ۱: ۳۱۲) (ترجمه: فیل یاد سرزمینش افتاد).

فیلس یاد هندوستان افتاد (بهمنیاری، ۱۳۶۹: ۴۱۸)

پیل باید تا چو خُسبد اوستان	خواب بیند خطّه هندوستان
خر نیند هیچ هندستان به خواب	خر ز هندستان نکردست اغتراب
جان همچون پیل باید، نیک زفت	تا به خواب او هند تاند رفت، تفت
ذکر هندستان کند پیل از طلب	پس مصور گردد آن ذکرش به شب
«اذكُرُوا الله»، کار هر اوباش نیست	«ارْجِعِي» بر پای هر قلاش نیست
لیک تو آیس مشو، هم پیل باش	ورنه پیلی، در پی تبدیل باش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۶۱۱، دفتر ۴)

### ۲-۵-۲-۷. خون، خون را می‌شورد

خون را با خون شستن؛ قصاص کردن (انوری، ۱۳۸۳: ۵۳۶).

«يَغْسِلُ دَمًا بِدَمٍ.» (م.، ج ۲: ۴۴۶) (ترجمه: خون را با خون می‌شوید).

خون را با خون نشویند. (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۲: ۷۶۳)

ای داده سر زلف توأم تاب به تاب	چشم برده ز چشم من خواب به خواب
آن نیست عجب که خون به خون شویم من	این طرفه که تو بشسته‌ای آب به آب

(شروانی، ۱۳۶۶: ۴۵۴)

### ۲-۵-۲-۸. به گل در ماندن

خر در گل ماندن؛ کنایه از ناتوان شدن و عاجز ماندن (میرزایا، ۱۳۸۲: ۳۳۳).

«زَلَّ جَمَارُكَ فِي الطَّيْنِ.» (م.، ج ۱: ۳۵۶) (ترجمه: الاغت در گل لغزید).

خر را به گل در آورده (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۸۹۰)

ز دل کوری به کار دل فروشد	در آن محنت چو خر در گل فروماند
---------------------------	--------------------------------

(نظامی، ۱۳۶۶: ۱۸۲)

### ۹-۲-۵-۲. تنگ حوصله

تنگ حوصله؛ بی صبر و ناشکیبا (انوری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۰۳).

«إِنَّهُ لَصَبِيحُ الْحَوْصَلَةِ.» (م، ج ۱: ۱۰۵) (ترجمه: چینه‌دانش تنگ است).

«صَبِيحُ الْحَوْصَلَةِ» (همان: ۴۶۲) (ترجمه: تنگ حوصله).

دهان یار که درمان درد حافظ دشت      فغان که وقت مروّت چه تنگ حوصله بود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۳۸)

### ۱۰-۲-۵-۲. آوردن تریاک از عراق

چارهٔ درمان، جای درمان؛ یا کمکی که بسیار دیر برسد و دیگر سودی نداشته باشد مثل نوشدارو بعد مرگ سهراب (به نقل از: انوری، ۱۳۸۳: ۱۶۴۵).

«إِلَى أَنْ يَجِيءَ التَّرْيَاقُ<sup>(۵)</sup> مِنَ الْعِرَاقِ مَاتَ الْمَلْسُوعُ.» (م، ج ۱: ۱۰۶) (ترجمه: تا پادزهر از عراق بیاید مارگزیده مرده باشد).

تا تریاق از عراق آورند مارگزیده مرده باشد (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۵۲۹).

روباه را دیدند گریزان و بی خویشتن، افتان و خیزان، کسی گفتش: چه آفت است که موجب چندین مخافت است؟ گفت: شنیدم شتر را به سخره می گیرند. گفتند که: ای شیفته لا یعقل شتر را با تو چه مناسبت است و تو را با او چه مشابهت؟ گفت: خاموش! که اگر حسودان به غرض گویند که شتر است و گرفتار آیم که را غم تلخیص من باشد تا تفتیش حال من کند؟ و تا تریاق از عراق آورده باشند، مارگزیده مرده باشد (سعدی، ۱۳۶۸: ۹۳).

### ۱۱-۲-۵-۲. دست کسی در حنا بودن

دست کسی در حنا بودن؛ او را گرفتار کردن و امکان کاری را از او گرفتن. (انوری، ۱۳۸۳: ۶۱۴)

«لَيْسَتْ يَدِي مَحْضُوبَةً بِالْحِنَاءِ.» (م، ج ۲: ۲۶۸) (ترجمه: دستم در حنا نیست).

دست کسی در حنا گذاشتن. (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۲: ۸۱۰)

دزدی به خانهٔ بیوه‌زنی ثروتمند وارد شد. دزد زن را تهدید به مرگ کرد، زن با کیاست به دزد وعده ازدواج داد و گفت اول دست و پایت را حنا بگیر تا بعد ازدواج کنیم. در فاصله‌ای که دزد دستش در حنا بود زن، همسایه‌ها را می‌آگاهاند و بدین ترتیب دزد در بند می‌شود. (ر.ک: پرتوی‌آملی، ۱۳۶۵:

دست ارباب مروّت در حنای غفلت است زخم ما را خونِ گرمِ ما مگر مرهم شود

(صائب، ۱۳۵۶: ۳۱۵)

### ۲-۵-۲-۱۲. دنبه در صحرا

دنبه نهادن؛ رمز فریفتن. (شاید این کنایه از آنجاست که برای به بند افکندن شکار در دام دنبه می‌نهادند). (میرزانی، ۱۳۶۸۲: ۴۲۳)

«أَلَيْتَ فِي بَرِّيَّةٍ مَا هِيَ إِلَّا الْبَلِيَّةُ.» (م. ۱۰۶/۱) (ترجمه: دنبه در خشکی (بیابان) چیزی جز بلا نیست).

روباهی دنبه‌ای در بیابان دید به فراست دریافت که دامی به آن بسته است. پیش گرگی رفت و گفت بیا که به پاس دوستی با تو چیزهایی برایت ذخیره کرده‌ام! گرگ وقتی به دنبه نزدیک شد، خواست آن را بردارد ناگهان گردنش به تله افتاد و دنبه از آن جدا شد. روباه دنبه را می‌خورد و این ضرب‌المثل را زمزمه می‌کرد (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۲۲۶).

چون که در سبزه بینی دنبه را دام باشد این ندانی تو چرا

زان ندانی کت ز دانش دور کرد میل دنبه چشم عقلت کور کرد

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۷۲، دفتر ۲)

اجلم دنبه نهاد از برّه چرخ و شما همچو آهو برّه مشغول چرایید همه

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۰۷)

### ۲-۵-۲-۱۳. دیوار گوش دارد<sup>(۱)</sup>

«إِنَّ لِلْحَيْطَانِ آذَانًا.» (م.، ج ۱: ۱۰۵) (ترجمه: همانا برای دیوارها گوش‌هایی است).

دیوار گوش دارد (بهمنیاری، ۱۳۶۹: ۲۸۷).

در سخن با دوستان آهسته باش تا ندارد دشمن خون‌خوار گوش

پیش دیوار آنچه گویی هوش دار تا نباشد در پس دیوار گوش

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۷۲)

لب مگشای ارچه درو نوش‌هاست کز پس دیوار بسی گوش‌هاست

(نظامی، ۱۳۶۳: ۲۴۱)

برای اطلاع بیشتر از این مضمون (ر.ک: رجب‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۵۱ و یوسفی، ۱۳۸۱: ۵۱۶-۵۱۸).

### ۲-۵-۲-۱۴. ارزن از دست کسی نریختن

ارزن از دست کسی نریختن؛ بسیار خسیس بودن (انوری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۵۳).

«لَا تَسْقُطُ مِنْ كَفِّهِ خَرْدَلَةٌ.» (م، ج ۲: ۲۷۰) (ترجمه: یک خردل از دستش نمی‌افتد).

یک ارزن از دستش نمی‌افتد (انوری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۲۴۵).

ارزن انجم نمی‌ریزد ز دستش بر زمین از سپهر سفله روزی خواستن بی‌حاصل است

(صائب، ۱۳۶۵: ۳۱)

### ۲-۵-۲-۱۵. موش را افسار کردن<sup>(۷)</sup>

«يُلْجِمُ الْفَأْرَ فِي بَيْتِهِ.»<sup>(۸)</sup> (م، ج ۲: ۴۴۶) (ترجمه: موش را در خانه‌اش افسار می‌کند).

موش را به خیش می‌بندد و به شخم وامی‌دارد (ذوالفقاری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۷۲۳).

### ۲-۵-۲-۱۶. از باران گریختن و در ناودان افتادن

از باران گریختن و در ناودان افتادن، کنایه از، از خطر کوچکی به خطر بزرگی انداختن. (میرزانی،

۱۳۸۲: ۵۷ و ۵۱)

«فَرَّ مِنَ الْمَطَرِ وَقَعَدَتْهُ الْمِيزَابُ.»<sup>(۹)</sup> (م، ج ۲/۹۶) (ترجمه: از باران گریخت و زیر ناودان نشست).

از باران به زیر ناودان گریخت (امینی، ۱۳۸۹: ۵۹).

هر آن پناه گیرد امید جز توهمی ز پیش باران به زیر ناودان آید

(به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۱۴۰)

هر کس از شهوت طعام بگریزد و اندر شهوت ریا افتد چنان باشد که از باران حذر کند و به ناودان افتد

(کیمیای سعادت، به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۱۴۰).

کنون در خطرها به جان آمدیم ز باران سوی ناودان آمدیم

(نظامی، به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۰۳)

### ۲-۵-۲-۱۷. مثل ماهی بر تابه

مثل ماهی بر تابه؛ کنایه از بی‌قرار، آشفته، مضطرب (ثروت، ۱۳۷۵: ۴۴۶).

«كَالْمَرْأَةِ التَّكْلِ وَالْحَبَّةِ عَلَى الْمَقْلَى فِي الْأَنْقِطَاعِ وَالْقَلْقُ.» (م، ج ۲: ۱۸۰) (ترجمه: مانند زن فرزندمُرده و دانه بر تابه

در نگرانی و اضطراب).

مثل دانه بر تابه (دهخدا، ج ۳: ۱۴۳۴).

بسان دانه‌ای بر تابه بی رام      بمانده چشم بر راه دل آرام

(ویس و رامین، به نقل از: دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۹۱۱)

بسان دانه بر تابه فشانده      به راه دل‌برش دیده بمانده

(دهخدا، همان)

### ۲-۵-۱۸. خشت بر آب افکندن

خشت بر آب افکندن؛ کنایه از کار ضایع کردن امری و چیزی (ثروت، ۱۳۷۵: ۱۷۹).

«وَقَعَتْ آجْرَةٌ وَلَبِنَةٌ فِي الْمَاءِ فَقَالَتْ الْآجْرَةُ: (۱۰) وَابْتِلَاهُ! فَقَالَتِ اللَّبِنَةُ: فَمَاذَا أَقُولُ أَنَا؟» (م، ج ۲: ۳۹۶) (ترجمه:

آجر و خشتی در آب افتادند. آجر گفت: چه مصیبتی! خشت گفت: پس من چه بگویم؟)

### ۲-۵-۱۹. خونابه آشام

خونابه آشام؛ کنایه از ظالم - دل‌آزار - خون خوردن (ثروت، ۱۳۷۵: ۱۹۱).

«لَا يَشْرَبُ الْمَاءَ إِلَّا بَدَمٍ.» (م، ج ۲: ۲۷۰) (ترجمه: آب را جز با خون نمی‌نوشد.)

### ۲-۵-۲۰. یک گوشش در است یک گوشش دروازه<sup>(۱۱)</sup>

«قَدْ جَعَلَ إِحْدَى أُذُنَيْهِ بُسْتَانًا وَالْآخَرَى مِيدَانًا.» (۱۲) (م، ج ۲: ۱۳۶) (ترجمه: یک گوشش را بستان قرار داد و

دیگری را میدان.)

یک گوشش در است یک گوشش دروازه (دهخدا، ۱۳۶۱، ج ۴: ۲۰۵۰)

بیکوی در درآید از گوشش      بدگر در برون کند هر شش

(سنایی، به نقل از: همان، ۲۰۵۰)

### ۳. نتیجه

با آنکه پژوهشگران و صاحب‌نظران عرب و غیر عرب، سرچشمه‌های امثال مولد را مشخص نکرده‌اند و همگی اقرار دارند که این امثال تعلق به فرهنگ عربی ندارد، از دیگر سو، همگان معتقدند که فرهنگ ایرانی در میان فرهنگ‌هایی که با زبان و ادب عربی تعامل داشته است، بیشترین اثر را در فرهنگ و ادب عباسی از خود به جا گذاشته است. همان‌گونه که وجود واژه‌های فارسی و مضامین ایرانی نشانه خاستگاه ایرانی تعدادی از این امثال است، وجود کنایه‌هایی که در زبان فارسی کاربرد دارد و از ویژگی‌های زبان فارسی است؛ از نشانه‌های هویت ایرانی این امثال است. نکته دیگر اینکه، اگر این امثال را با وجود این قراین روشن متأثر از فرهنگ ایرانی ندانیم، این سؤال بی‌جواب می‌ماند که این امثال از کدام فرهنگ به فرهنگ عربی سرایت کرده است؟



#### ۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) شاعری عرب گفته است:

وَمَا عَجَبِي إِلَّا مِنَ الْفُرسِ إِنَّهُمْ  
لَهُمْ حِكْمٌ قَدْ سَرَنَ فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ

(ابن کثیری، بی‌تا: ۱۶۹)

(ترجمه: من جز از ایرانیان در تعجب نیستم زیرا حکمت‌هایی دارند که در شرق و غرب جهان رایج و مشهور است.)  
(۲) در دوره عباسی این دو شهر (کوفه و بصره) با پیشینه ایرانی که قبل از اسلام داشته، از مراکز تجمع ایرانیان بود به گونه‌ای که بچه‌ها در کوچ، اشعار فارسی می‌خواندند و در مساجد واعظان به دو زبان فارسی و عربی برای مخاطبان ایرانی و عرب سخن می‌گفتند (آذرنوش، ۱۳۸۴: ۱۱-۲۰).

(۳) ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۴۸) واژه «مانده» را معرب واژه فارسی «میده» دانسته است، جفری (۱۳۷۲: ۳۶۹) نیز احتمال فارسی بودن آن را رد نمی‌کند. مانده نام یکی از سوره‌های قرآن کریم است که ۲ بار در قرآن تکرار شده است. برای نمونه: «...»

رُبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...» (مانده/ ۱۱۲)

(۴) واژه فیل، معرب پیل و فارسی الاصل است (دهخدا، ۱۳۴۵، ج ۳۲: ۳۶۷)؛ جفری (۱۳۷۲: ۳۳۵)، مکنزی (۱۳۸۸: ۲۱۸) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۲۳) آن را فارسی دانسته‌اند.

(۵) واژه «تریاق» یونانی است و معرب تریاک است (دهخدا، ۱۳۴۵، ج ۱۵: ۶۴۳) ثعالبی (۲۰۰۱: ۳۴۰) و عبدالرحیم (۱۴۱۰: ۲۹۵) این واژه را رومی و جوالیقی (۱۴۱۰: ۲۹۵) آن را فارسی دانسته‌اند.

(۶) در هیچ کتابی از فرهنگ‌های کنایه، به این کنایه اشاره نشده است.

(۷) در منابع فارسی به چنین کنایه‌ای اشاره نشده ولی در امثال فارسی آمده است.

(۸) کنایه از بخیل (م، ج ۲: ۴۴۶)

(۹) «میزاب» آبریز و ناودان و آب‌گذر و آبراهه. این کلمه فارسی است از میز (مخفف میزنده یا ماده میزیدن) و آب (دهخدا، ۱۳۴۵، ج ۴۱: ۲۸۹) جوالیقی (۱۴۱۰: ۵۹۸)، سیوطی (بی‌تا: ۲۸۱) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۱۴۹) این واژه را فارسی می‌دانند.

(۱۰) واژه «آجر» معرب آگور از فارسی است (دهخدا، ۱۳۴۵، ج ۲: ۴۳) سیوطی (بی‌تا: ۲۸۶) و ادی شیر (۱۹۸۸: ۸) این واژه را فارسی معرفی کرده‌اند.

(۱۱) در کتاب‌های فرهنگ کنایه، به این کنایه اشاره نشده است.

(۱۲) برای کسی به کار می‌رود که پند در او کارگر نیست (به نقل از: م، ج ۲: ۱۳۶)

#### کتابنامه

#### الف: کتاب‌ها

#### قرآن کریم

۱. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۶)؛ چالش میان فارسی و عربی، تهران: نشر نی.
۲. ابن اثیر، ضیاء الدین (۱۹۵۶)؛ المثل السائر فی الأدب الکاتب والشاعر، مصر: مکتبه التّهضة.
۳. ابن منظور الأنصاري الرویفعی، محمد بن مکرم بن علی (۱۴۰۸)؛ لسان العرب، الطبعة الأولى، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۴. ادی شیر، السید (۱۹۸۸)؛ الألفاظ الفارسیة المعربة، الطبعة الثانية، بیروت: المطبعة کاثولیکیة.
۵. امین، احمد (بی تا)، ضحی الإسلام، بیروت: دار الکتاب العربی.
۶. امینی، امیر قلی (۱۳۸۹)؛ فرهنگ عوام، تهران: مازیار.
۷. انوری، حسن (۱۳۸۴)؛ فرهنگ امثال سخن، جلد ۱ و ۲، تهران: سخن.
۸. ----- (۱۳۸۳)؛ فرهنگ کنایات سخن، تهران: سخن.
۹. البستانی، بطرس (۱۹۵۶)؛ أدباء العرب فی عصر العباسیة، الطبعة الثالثة، بیروت: مکتبه صادر.
۱۰. بهمنیاری، احمد (۱۳۶۹)؛ داستان نامه بهمنیاری، چاپ سوم، به کوشش فریدون بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. پرتوی آملی، مهدی (۱۳۶۵)؛ ریشه های امثال و حکم، تهران: کتابخانه.
۱۲. پورنامداریان، محمد تقی (۱۳۶۸)؛ رمز و داستان رمزی در ادب عربی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۳. التوحیدی، ابو حیان (۱۴۰۸)؛ البصائر والذخائر، بیروت: دار صادر.
۱۴. التعلالی، ابو منصور اسماعیل (۱۴۰۳)؛ یتیمه الدهر، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۵. ----- (۲۰۰۱)؛ فقه اللغة وأسرار العربیة، بیروت: المکتبه العربیة.
۱۶. ----- (بی تا)؛ التّهایة فی الکنایة المعروف به الکنایة والتّعریض، تحقیق فرج الحوار، تونس: دار المعارف للطباعة والتّشر.
۱۷. الجاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۸۴) رسائل الجاحظ، تحقیق وشرح: عبد السلام محمد هارون، القاهرة: مکتبه الخانجی.
۱۸. الجرجانی، عبد القاهر (۱۹۸۴)؛ دلائل الإعجاز، علّق علیه ابو فهد محمود محمد شاکر، القاهرة: مکتبه الخانجی.
۱۹. جفری، آرتور (۱۳۷۲)؛ واژه های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره ای، چاپ اول، تهران: توس.
۲۰. الجوالیقی، ابو منصور (۱۴۱۰)؛ المعرب، الطبعة الأولى، دمشق: دار القلم.
۲۱. حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۹۰)؛ دیوان، تهران: پارمیس.
۲۲. خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی (۱۳۶۸)؛ دیوان، به تصحیح سید ضیاء الدین سجادی، تهران: زوآر.
۲۳. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۱)؛ امثال و حکم، تهران: امیر کبیر.

۲۴. ----- (۱۳۴۵) لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.

۲۵. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸)؛ فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران: معین.

۲۶. رجایی، محمد (۱۳۵۹)؛ معالم البلاغه، چاپ سوم، شیراز: دانشگاه شیراز.

۲۷. رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۲)؛ برخی مثل‌ها و تعبیرات فارسی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس.

۲۸. زلهایم، رودلف (۱۹۸۴)؛ الأمثال العربیة القديمة، ترجمه عن الألمانية وحققه وعلق علیه ووضع فهرسه رمضان عبدالنواب، بیروت: مؤسسه الرسالة.

۲۹. سبزیان پور، وحید؛ صدیقه رضایی و سمیره خسروی (۱۳۹۲)؛ امثال و اشعار عربی در مثنوی معنوی، تهران: یار دانش.

۳۰. سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله (۱۳۶۸)؛ بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

۳۱. ----- (۱۳۷۱)؛ کلیات سعدی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تصحیح محمد علی فروغی، تهران: جاویدان.

۳۲. ----- (۱۳۸۱)؛ گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

۳۳. سیوطی، عبد الرحمن جلال الدین (بی‌تا)؛ المزهرة في علوم اللغة وأنواعها، المجلد الأولى، دمشق: دار الفكر.

۳۴. شاهد، امیر (۱۳۷۹)؛ ترجمه و تحشیة فرائد الأدب در امثال سائر و رایج عرب، تألیف میدانی نیشابوری، اصفهان: جهاد دانشگاهی.

۳۵. شروانی، جمال خلیل (۱۳۶۶)؛ نزهة المجالس، تصحیح و مقدمه و حواشی و توضیحات محمد امین ریاحی، تهران: زوآر.

۳۶. شفیع کدکنی، محمد رضا (۱۳۶۶)؛ صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.

۳۷. شمیسا، سیروس (۱۳۷۲)؛ بیان، چاپ سوم، تهران: فردوس.

۳۸. صائب تبریزی (۱۳۶۵)؛ فرهنگ اشعار صائب تبریزی، تألیف احمد گلچین، تهران: مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی.

۳۹. العاکوب، عیسی علی (۱۹۸۹)؛ تأثیر الحكم الفارسیة في الأدب العربي، الطبعة الأولى، دمشق: دار طلاس للدراسات والترجمة والنشر.

۴۰. ----- (۱۳۷۴)، تأثیر پند پارسی بر ادب عربی، ترجمه عبدالله شریفی، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.

۴۱. عباس، إحسان (۱۹۹۳)؛ ملامح اليونانية في الأدب العربي، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.

۴۲. العسکری، أبو أحمد الحسن بن عبد الله (۱۴۱۹)؛ **الصناعتین**، تحقیق: علی محمد البجاوی و محمد أبو الفضل إبراهیم، بیروت: المكتبة العنصرية.

۴۳. غفرانی الخراسانی، محمد (۱۹۶۵)؛ **عبدالله بن مقفع**، مصر: الدار القومية للطباعة والنشر.

۴۴. غنیمی هلال، محمد (۱۹۶۲)؛ **الأدب المقارن**، القاهرة: دار نضرة مصر للطبع والنشر.

۴۵. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۷)؛ **احادیث و قصص مثنوی**، ترجمه و تنظیم حسین داودی، تهران: امیر کبیر.

۴۶. قشماش، عبدالمجید (۱۹۸۸)؛ **الأمثال العربية دراسة تاريخية تحليلية**، دمشق: دار الفكر للطباعة والتوزيع.

۴۷. مستوفی، حمد الله (۱۳۸۷) تاریخ گزیده، به اهتمام عبد الحسین نوابی، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم.

۴۸. مکتزی، دیوید نیل (۱۳۸۸)؛ **فرهنگ کوچک زبان پهلوی**، چاپ چهارم، ترجمه مهشید میر فخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

۴۹. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۷۸)؛ **مثنوی معنوی**، به تصحیح قوام‌الدین خرّم‌شاهی، تهران: ناهید.

۵۰. میرزایان، منصور (۱۳۸۲)؛ **فرهنگ‌نامه کنایه**، به انضمام گفتارهایی در باب کنایه و حدود هفت هزار کنایه از زبان و ادب فارسی با شواهد و امثال، تهران: امیر کبیر.

۵۱. المیدانی، ابو الفضل (۲۰۰۳)؛ **مجمع الأمثال**، ج ۱ و ۲، تحقیق قسی الحسین، بیروت: دار ومکتبة الهلال.

۵۲. نظامی گنجوی (۱۳۶۶)؛ **خسرو و شیرین**، تصحیح ثروتیان، چاپ اول، تهران: توس

۵۳. ----- (۱۳۶۳)؛ **خمسة نظامی گنجه‌ای، مخزن الاسرار**، جلد اول، چاپ اول، تهران: توس.

۵۴. یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۱)؛ **تصحیح و توضیح گلستان**، چاپ ششم، تهران: خوارزمی.

## ب: مجلات

۵۵. سبزیان پور، وحید (۱۳۸۹/ الف)؛ «بازتاب عدالت ایرانیان قبل از اسلام در منابع عربی»، **فصلنامه لسان مبین** (پژوهش ادب عربی)، علمی پژوهشی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، سال دوم دوره جدید، شماره یک، صص ۱۲۷-۱۵۵.

۵۶. ----- (۱۳۸۹/ ب)؛ «نقبی به روشنائی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی»، **نشریه ادبیات**

تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر، دوره جدید، سال اول، شماره ۲، صص ۷۲-۹۶.

۵۷. ----- (۱۳۹۰)؛ «نگاهی دوباره به بازشناسی منابع حکمت‌های عربی امثال و حکم دهخدا»، آیینة میراث، شماره ۴۸، **دو فصلنامه ویژه کتاب‌شناسی**، نقد کتاب و اطلاع‌رسانی در حوزه متون، دوره جدید، سال نهم، شماره اول، صص ۹۱-۱۱۷.

۵۸. ----- (۱۳۹۲/ الف)؛ «سرچشمه ایرانی یک مصراع عربی در اشعار حافظ»، **آزموده را آزمودن خطاست**، مجله گزارش میراث، دوره دوم، سال هفتم، شماره سوم و چهارم، صص ۵۹-۶۰.

پژوهشی در کنایه‌های مشترک در ادب عربی و فارسی (نقد و مطالعه مورد پژوهانه: امثال مولد در مجمع الأمثال.../ ۱۳۵)

۵۹. -----؛ صدیقه رضایی و سمیره خسروی (۱۳۹۲/ب)؛ «جستاری در کشف پیوندهای ادب فارسی و عربی (مورد پژوهش: کنایه در مثنوی و ادب عربی»، **مطالعات بلاغی**، سال چهارم، شماره هفتم، صص ۷۵-۱۰۶.

۶۰. ----- و هدیه جهانی (۱۳۹۴)؛ «پژوهشی در سرچشمه‌های امثال مولد»، **نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی**، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۷، شماره ۱۲، صص ۱۵۷-۱۸۰.

۶۱. فتوحی رود معجنی، محمود (۱۳۸۷)؛ «ساخت‌شکنی بلاغی: نقش صناعت بلاغی در شکست و اساسی متن»، **فصلنامه نقد ادبی**، دانشگاه تربیت مدرس، سال اول، شماره ۳، صص ۱۱۱-۱۳۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكمة)  
كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي کرمانشاه  
السنة السادسة، العدد ٢١، ربيع ١٣٩٥ هـ.ش / ١٤٣٧ هـ.ق / ٢٠١٦ م، صص ١١٥-١٣٦

## دراسة الكنايات المشتركة في الأدبين الفارسي والعربي (الأمثال المولدة في مجمع الأمثال للميداني نموذجاً)<sup>١</sup>

وحيد سبزيان پور<sup>٢</sup>

أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة رازي کرمانشاه، إيران

هدیه جهاني<sup>٣</sup>

طالبة الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة رازي کرمانشاه، إيران

### الملخص

أورد أحمد بن محمد المیداني (٥١٨ هـ) في كتابه مجمع الأمثال قرابة ألف مغل مولد. قد عرّف الأدباء الأمثال المولدة بأنها: «الأمثال التي تفتقد الهوية العربية وقد انحدرت إلى الثقافة العربية من سائر الثقافات». مما جعل الباحثين يعتبرون هذه الأمثال متأثرة بالثقافة الإيرانية وآدابها احتواها على المزيد من الكنايات المستخدمة لدى الفرس مما يكشف عن هويتها الإيرانية. تفيد نتائج هذه الدراسة أنّ ثمة مماثلة كبيرة بين الأمثال المولدة والكنايات الفارسية. وإذا اعترفنا بصيغة هذه الكنايات الإيرانية فلا بدّ من الاعتراف بنشأتها الإيرانية أيضاً. ذلك لأنّه يجب اعتبار الكنايات ممّا يتعلّق باللغة التي نشأ وترعرع منها وفيها.

الكلمات الدلّيلية: الكنايات، مجمع الأمثال للميداني، الأمثال المولدة، الأدبين الفارسي والعربي، نقد الكتاب، الأدب المقارن.

١. تاريخ الوصول: ١٤٣٧/٥/٢٥

٢. العنوان الإلكتروني للكاتب المسؤول: wsabzianpoor@yahoo.com

٣. العنوان الإلكتروني: hediehjahani@yahoo.com

تاريخ القبول: ١٤٣٧/٨/٢٩